

76758

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَوْصَلًا بِرُكُودِ كَامِلًا خَالِدًا فِيهِ  
بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ

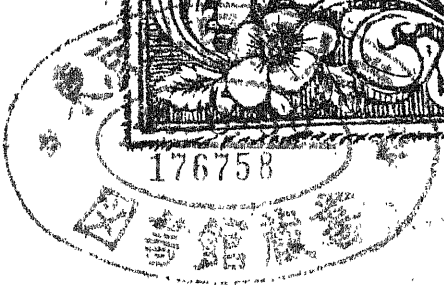


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَوْصَلًا بِرُكُودِ كَامِلًا خَالِدًا فِيهِ  
بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَوْصَلًا بِرُكُودِ كَامِلًا خَالِدًا فِيهِ  
بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ بَيْنَ

昭和三十六年度科学研究費購入図書  
東洋文化研究所  
寄贈  
合資会  
氏



Handwritten notes at the top of the page, including the title 'کتاب در بیان...' and other introductory text.

Handwritten notes in the top margin, providing commentary or additional information related to the main text.

Handwritten notes in the right margin, continuing the commentary on the text.

بسم الله الرحمن الرحيم

سر و سریان عشرت که قال که یوز سر ایشان حال کار کام زبان ساخت

دو خوش نفسان چمن نشا که بسط بساط بساط پر و اخته بزلال حمد خالقی

رطب لسانند که گل ترانهای تراز سا خا صوت و صدا و آینه عمل شوق بجزایش

بصدای تال بندیان زنگه بند و زخم جگر عاقبتش بختک رطب و ترکان شکر خا

جلال و دوق در خان هوا و ترانه زیز و بلبلان منتقا بلبلان بخواه نغمه شیر شوی

درین بستانرا افکنند غلغلل سخن گوید گلبن نغمه بلبل

Handwritten notes at the bottom of the page, including the title 'کتاب در بیان...' and other concluding text.

Handwritten notes at the top of the page, including the title 'کتاب در بیان...' and other introductory text.

Handwritten notes in the top margin, providing commentary or additional information related to the main text.

زبان را مطرب نرم بهن کرد بصیفا نغمه اسرار پر و اخت

چو از درش شود پشت و پا چنگ

پرو خالی پرند از نغمه دوست

در و با ساز و برگ بر نواز که امتحان که قانون دین بصر لبایش پر صد آ

و صلوته پر شیه آواز و برک و صحابش که بکشتی فراغت نشان ساز شفا عشق نغمه است

سلطان ریل که جلا ر تاج سرست

قانون بقا طفیل او نغمه درست

در چار صد از شعیبک او زده دم

اا بعد مرده شنیدن را گفتن سخن شه شاه سخنی ز کتبه پر و نغمه پر و از ترانه ساز

Handwritten notes at the bottom of the page, including the title 'کتاب در بیان...' and other concluding text.

<p>عطار در قم فرخنده خلیل فیض جمال کونجاں سلیمان مکان عدل فزوی نظام روضه ۱۲ همان قزاقی حضرت صورت ۱۲ خرخرانی کردن ۱۲ باعتبار مکتوبت ۱۲</p>	<p>عطار در قم فرخنده خلیل فیض جمال کونجاں سلیمان مکان عدل فزوی نظام روضه ۱۲ همان قزاقی حضرت صورت ۱۲ خرخرانی کردن ۱۲ باعتبار مکتوبت ۱۲</p>
<p>چهارگیر و جهاندار و جهان بخش صفت حسن کز ۱۲</p>	<p>فلک قدر و فلک تحت فلک رخ باعتبار زینت ۱۲ باعتبار نکلت ۱۲ باعتبار روانی ۱۲</p>
<p>کف همت دم شمشیر جرات تولید ۱۱</p>	<p>دوغ هوشمند می مغز فطرت ۱۱ هوشمند از جبهه ۱۲</p>
<p>خلیل کعبه دل زد مباحی صفت دهر و طعم آید ۱۲ فرگنده ۱۲</p>	<p>بر و صادق ثنای قبله گاهی ۱۱ بر و صادق ثنای قبله گاهی ۱۲</p>
<p>چنین تارک پی افسر که دارد بنفخ ثنای سراج ۱۲ کلامیه ۱۲</p>	<p>شهنشای جزا و دیگر که دارد ۱۱ شهنشای جزا و دیگر که دارد ۱۲</p>
<p>اگر برست عیشتان ز جانش ۱۲</p>	<p>وگر ز دست زنگین از خنانش ۱۲</p>
<p>ز عدلش گوی عدل دیگران چیست ای انصاف کن ۱۲</p>	<p>با دمار و لقب نوشیروان کیست ۱۲</p>
<p>تفاوت کفر و دین آمد بعبث وردی در میان دو چیز ۱۲</p>	<p>میان عدل و تا عدل کسر کس ۱۲</p>
<p>ز بیداریش خواب امین زناش ۱۲</p>	<p>محشم با سانش کرد باش ۱۲</p>
<p>ز تیغش بیک خصمان دو پیکر ۱۲</p>	<p>ز گرش فرقه آسینه مغفر ۱۲</p>
<p>سویس را سپید از حال محبوب ۱۲</p>	<p>گندش رخ از گمای مجذوب ۱۲</p>
<p>میر و حلقه در گوش رکابش ۱۲</p>	<p>یکی از نیره داران آفتابش ۱۲</p>

عطار در قم فرخنده خلیل فیض جمال کونجاں سلیمان مکان عدل فزوی نظام  
روضه ۱۲ همان قزاقی حضرت صورت ۱۲ خرخرانی کردن ۱۲ باعتبار مکتوبت ۱۲  
چهارگیر و جهاندار و جهان بخش  
صفت حسن کز ۱۲  
کف همت دم شمشیر جرات  
تولید ۱۱  
خلیل کعبه دل زد مباحی  
صفت دهر و طعم آید ۱۲ فرگنده ۱۲  
چنین تارک پی افسر که دارد  
بنفخ ثنای سراج ۱۲ کلامیه ۱۲  
اگر برست عیشتان ز جانش  
۱۲  
ز عدلش گوی عدل دیگران چیست  
ای انصاف کن ۱۲  
تفاوت کفر و دین آمد بعبث  
وردی در میان دو چیز ۱۲  
ز بیداریش خواب امین زناش  
۱۲  
ز تیغش بیک خصمان دو پیکر  
۱۲  
سویس را سپید از حال محبوب  
۱۲  
میر و حلقه در گوش رکابش  
۱۲

<p>سنانش چون علم سازد سراسر نوک نیزه ۱۲</p>	<p>شود بیخ ساز از مهره پشت هستی گریا ۱۲</p>
<p>بر اندیز و بر جانب که شکر ۱۱</p>	<p>بگیر و گرد و راه صرصر ۱۱</p>
<p>کین چرخ گرس بر فرزند ۱۱</p>	<p>بجویش طوره در بجهت ۱۱</p>
<p>سخنهای که شنیده شنیده است ۱۱</p>	<p>فر است را تو گوئی آفرید است ۱۱</p>
<p>خبر از زان پنهانش دادند ۱۱</p>	<p>سوا و خط پیشانیش دادند ۱۱</p>
<p>دعایش گنگد و با اثر رام ۱۱</p>	<p>اثر از دم رمد چون وحشی از دم ۱۱</p>
<p>بجانها تخم مهر می کشته زان ۱۱</p>	<p>که در هر سو صد انبارش هست ۱۱</p>

عطار در قم فرخنده خلیل فیض جمال کونجاں سلیمان مکان عدل فزوی نظام  
روضه ۱۲ همان قزاقی حضرت صورت ۱۲ خرخرانی کردن ۱۲ باعتبار مکتوبت ۱۲  
شود بیخ ساز از مهره پشت  
هستی گریا ۱۲  
بگیر و گرد و راه صرصر  
۱۱  
کین چرخ گرس بر فرزند  
۱۱  
بجویش طوره در بجهت  
۱۱  
سخنهای که شنیده شنیده است  
۱۱  
فر است را تو گوئی آفرید است  
۱۱  
خبر از زان پنهانش دادند  
۱۱  
سوا و خط پیشانیش دادند  
۱۱  
دعایش گنگد و با اثر رام  
۱۱  
اثر از دم رمد چون وحشی از دم  
۱۱  
بجانها تخم مهر می کشته زان  
۱۱  
که در هر سو صد انبارش هست  
۱۱

عطار در قم فرخنده خلیل فیض جمال کونجاں سلیمان مکان عدل فزوی نظام  
روضه ۱۲ همان قزاقی حضرت صورت ۱۲ خرخرانی کردن ۱۲ باعتبار مکتوبت ۱۲  
چهارگیر و جهاندار و جهان بخش  
صفت حسن کز ۱۲  
کف همت دم شمشیر جرات  
تولید ۱۱  
خلیل کعبه دل زد مباحی  
صفت دهر و طعم آید ۱۲ فرگنده ۱۲  
چنین تارک پی افسر که دارد  
بنفخ ثنای سراج ۱۲ کلامیه ۱۲  
اگر برست عیشتان ز جانش  
۱۲  
ز عدلش گوی عدل دیگران چیست  
ای انصاف کن ۱۲  
تفاوت کفر و دین آمد بعبث  
وردی در میان دو چیز ۱۲  
ز بیداریش خواب امین زناش  
۱۲  
ز تیغش بیک خصمان دو پیکر  
۱۲  
سویس را سپید از حال محبوب  
۱۲  
میر و حلقه در گوش رکابش  
۱۲

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران  
تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۳/۰۵  
شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۳/۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي هو خير خلق الله  
الذي بعثه في خير امة  
احد احوالها  
التي هي احسنها  
والله اعلم  
بما يشاء  
والله اعلم  
بما يشاء

نجم بر خاطر نشاندن در قیل بر عهدان جلد اول با ششمه قصبه ششم  
به تولد آن ۱۳ خرداد ۱۳۰۲  
سوگت دور کارخانه محبت سر رشته عمر با عشرت و دوام هم پیوند  
ای تقوی ۱۳  
نغمه قانون عدالتش ملک نواز و شعله کانون سیاستش ظلم که از سطوح  
زور و دینچه شیرین زرش اجل و خون فکن لفتش رزم از طبع هو با  
بزش جام بر جسم چای آب تنیش آتش خرمین زندگانه با دتیرس  
صغیر مرگ ناگهانی رایش شردن گلشن فتح و نصر خورشیدی  
دریای ظفر کمر سعی معاصدت و محنت حیات و شکست سرخو میانی  
ترتیش درست گوهر و زلفش بقدر تر از رنگ صحرای عده آشن لوفا  
نزدیک تر از منج بدریا با ستاره بحر کفش ابر را در قفانی و به تشبیه خار  
دلفر درش آفتاب را در خشتانی مایه حلی حلتش گرانی کوه سی کاه و باغ و قدش می  
سدر رستی گیاه سخن با آن بلندی که از کوتاهی سقف ملک صد جا خمیده  
در انداز آستان بوس آشنایش سر نیز پاکشده تعد و فضائل و حص  
کمال آتش لب و ریابیل شست پیوند در یک صحرای انگشت شمردن

سر پریش عقل دست بالا  
ای غالب و زبون  
خلق جمله مستون هوا نیش  
بخلقش حق نه اوده احتیاجی  
دیده صبح و کان راحل اراد  
کس را ز سپید انداز ننازش  
ز سبب افلاطون عظمت که انانی و دارانی از و در پناه  
خی بایک چندا پر ویز بارید تر آنه ریز که لب انگشت نغمهای مسرت افزاید  
گوش محنت و هم می مالند به هم غمش سخن را سخن محنت نانه و  
جیب و دامان و به سیم غمش غم را چمن چمن خنده و در زیر لب  
نهمان توفیق ز زمره ثنایش لطق لادم نوازش تقریر و توفیر جاریه  
صدق را کف اجابت پراز گوهر تاثیر فرمان تضار افضال حکم  
نافهش در کار و نسجه تقدیر را بنده تدبیر صابنش بر کنار شمال گلشن  
دفاق را تا کید غمچه دل شکفاندن و صرصر کوک نفاق را تمسید  
سرمه پشته عقل دست بالا  
ای غالب و زبون  
خلق جمله مستون هوا نیش  
بخلقش حق نه اوده احتیاجی  
دیده صبح و کان راحل اراد  
کس را ز سپید انداز ننازش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي هو خير خلق الله  
الذي بعثه في خير امة  
احد احوالها  
التي هي احسنها  
والله اعلم  
بما يشاء  
والله اعلم  
بما يشاء

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي هو خير خلق الله  
الذي بعثه في خير امة  
احد احوالها  
التي هي احسنها  
والله اعلم  
بما يشاء  
والله اعلم  
بما يشاء

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

بر این زمان شکر این عظیمه عظمی که با دراک زمان آید میونش منقح دستعد اند  
 واجب لازم است خصوصاً بر کاتبان عرصه و کتب که در هر طرف مجلس و در دم  
 گوشه محفل آراسته و پیرایه بصلای دوام بر خوان ذوق حضور و ماده غنیش  
 و سرور نشسته اند بنوازش روزگار دایره را که مرکز دایره اصول است و غیر  
 نشاط از پوست بدر چیده و بتارهای قانون که مسطر کتاب نجات است  
 عیش بر صفحها تا حوال کشیده طنبور در شکار پرورش کتب تبار برودش  
 فی با حیای سبور در میدان صور از کیش کاسه کمانچه گوش سامعه انبار نغمه  
 ترانه سازان هند بخییدن ترانهای خزانگی ترازوی جستر و بین در دست  
 و در سع پیشگان هوشیار مغز بشر اب جم مندل سر مست بیبا  
 کوبی اصول و دستک زنی تال تارک اندوه و دلال پایمال و غمهای عشق  
 نوریس فصاحت کسین سلسله همان از نشاط مال مال ایام  
 با معنی خوش آینه در دیار نام کتاب بادشاه مام از نور سوزا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

بشهری مرغ و لهما راست آینه کس  
 بود از امتزاج نغمه آن حال  
 زبانها از سراب نغمه سر مست  
 خموشی را در آورده با و از  
 گر اگر کسیر سرور و سوز سازند

اگر بر رسوم جهان بینی و قواعد کیتی ستانی و ترتیب رزم و بزم و رعایت عزم  
 و بزم که آتی است در شان او و شتر بی نیست بر قدام و کما فی بی قیام  
 و اقدام نماید چه عجب عجب آنست که در هر فن مشن ساز و خط و تصویر  
 که در وقتان عصر قریبها بمشقی قریبگی بر زانوسه جد و جد داشته  
 منشور سوز در دست نموده کلاه گوشه لغات بر آسمان شکسته اند مانند ک  
 نوحی و در کتر زمانی علم امتیاز بر افراشته در زبانها به تجسین خود سخن  
 نگذاشته شنشاه هنر آفرین خود اندیش بیان واقع و مهارت شس  
 در صنایع و دلیل قدرت صنایع خرد خرد و کار قلم بند نقش بر زایش

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

که از بام و درش میروید آینه کس  
 که موسیقار ساز و مرغ را بال اندوز  
 نفسها پای کویان دست برود  
 به نور شش شمس پاره نغمه پر داز  
 در نور سس ۱۲  
 ز خاک پاک بیجا پور سازند

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است  
 از آنکه در این کتاب که در بیان صنایع است



کتابخانه ای که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...

و به صیغه آن تر زبان اگر چه بسبب عادت و اقسام هزاره و سیاه...  
سبحان الله و در سخن چها پر داخته می پردازد هر چه در میان ننهد...  
و درین تقاضی از زیور قبول بر کران و آنچه سنجیده طبع وقادش از...  
سگی بر خاطر ها کران بالغ کلانان مدرسه سخن طفلان مکتب زبان دانش...  
و شمسوران میدان بیان پیادگان عرصه نکته رایش گاه تفصیلاتش...  
قطره معنی دریای سبکران و وقت اجماش زره مغرب آفتاب درخشان...  
آوازه طومار بلا غرض آوینه گوش فصاحت و شور شیرینی گفتارش...  
نمک ماده ملاحت نقطه خامه ابهامش مهر کجینه اسیر اشعه شعله...  
تو میباشی عقل اینیته انظار کام سخن در شکر آفاده شیرینی او اگر دون...  
صدیقی در کند از زسایده امید جانها بر جنبش لب بشارت و مند...  
تلیک لهما و گفت ابرو و اشارت نثرش نثره رفعت و شعرش...  
شعری مرتبت هر حرفش فصلی و هر ذوقش اصلی صنوی...  
سخن را با رخا طر بود و کوبه...  
نموده صاحب صناعت سگویی...  
کثیرت مطالب سخن در آن و در آن آینه...  
ماه بون...  
کثرت مطالب سخن در آن و در آن آینه...  
ماه بون...

عربی بود از سپید پرا این فارسی...  
زبور دیاس ۱۲ بر نه...  
کنوزش آسمان او دریا پر است...  
آوازه طومار بلا غرض آوینه گوش فصاحت و شور شیرینی گفتارش...  
نمک ماده ملاحت نقطه خامه ابهامش مهر کجینه اسیر اشعه شعله...  
تو میباشی عقل اینیته انظار کام سخن در شکر آفاده شیرینی او اگر دون...  
صدیقی در کند از زسایده امید جانها بر جنبش لب بشارت و مند...  
تلیک لهما و گفت ابرو و اشارت نثرش نثره رفعت و شعرش...  
شعری مرتبت هر حرفش فصلی و هر ذوقش اصلی صنوی...  
سخن را با رخا طر بود و کوبه...  
نموده صاحب صناعت سگویی...  
کثیرت مطالب سخن در آن و در آن آینه...  
ماه بون...  
کثرت مطالب سخن در آن و در آن آینه...  
ماه بون...

بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...

بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...

بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...  
بسیار است که در آن است...  
در آن است که در آن است...



دلکش بارش مینی پیشین طبل فصاحت بر گل نزاکت تحریر و در قفس  
 و نظارگان از موج رطوبت چهارات ردان و زنجیر طبل حرفش از  
 آوه ناخسیدان نهفته اش از حال و تقریبان از شرح حرارت کلمات  
 نه سطر مالا مال آب حیات خضر شسته لب سیرابی او امیس امروده جانخشی هوا  
 نکته های برجسته نغمه های سرگشته رنگینی بشیاقی و کارنگفتنی بشیری پادشاهی  
 ای طبعش در کار کمال شوقی هنر و درستی انگر صنعت ترسیم است ۱۲

ز تندی کمال در عساره جونی	ز سیرایش گل در تازره رونی
مگر نوس که فرودس برین ست	نه تنها خلق وضوان هم برین ست
کسی زنیان تو اند ساخت گلزار	که چند چون خلیل از نار گلزار
رسید از داورس شاه سخن رس	بقیریا و لغیا نقش نوس
ره پرورگی بر تازگی بست	چه نقشی در بلند آوازگی بست
نخورشید و رخشان پر لوس او	لوسی راطره تشریف نوسی داد
سخن پاس شکوه و شان مردا	که در ایوان شمه ایوان خودا

در کمال شوقی هنر و درستی انگر صنعت ترسیم است ۱۲  
 که در ایوان شمه ایوان خودا

دلازم ساخته است که ترتیب نسوید کتاب نوس پرداخته و سامون  
 منطقه را بخواندن و شنیدن آن نواخته و التزام این نموده که پنا  
 تازگی معانی طراوت با لفاظ جشیده لوی لغات نقشالی که برین  
 در زتابسته شطرنج اثر برورد و لما کوبد و با نفیس گویند گال  
 گرد غمهای نو کمن از زوگیای خاطر شنوندگان رویدر با عم

از شاه و کن جهان نشاط آبادست	خاک غم از آب نغمه اش بر بادست
ارباب ترانه کنه شاگردانند	آنکس که از نون شده هرز است

اشاره هر حرف در مدوح ۱۲

**وجه تسمیه این کتاب آنکه**

هندیان که شیر و گاو را نوس میکنند و فارسیان اگر نوس نه  
 فصلی و کماکش دانند سخاست و با این مبنی که این شاهدی تسمیه  
 پرده عیب جلوه گاه ظهور نوس رسیده نوس خوانند هم روست  
 فیاس سخی ازین اسم گیر

نقضای ویدین لطفی تلش گلش  
 سو او خواندن بر بیاضش روشن بر صحنه خونی و هر سطر یکی نخل برکش

*(Vertical marginal notes on the left side, including a large signature at the bottom left.)*

*(Vertical marginal notes on the right side, including a large signature at the bottom right.)*

*(Horizontal marginal notes at the bottom of the page.)*

فصلنامه‌ای که در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است

<p>کشف صد استان بر صفحه بر لب          سطور از رشته آواز دارد          بر طایفه راگ درنگ ۱۲          حروفش در دو تها جمله هم پشت</p>	<p>ورق راگز ز نوا گشت بر لب          ورق از پرده پا که ساز دارد          که نهند بیچکس بر پرورش انگشت</p>
<p>نوی میمال گوش فارغ البال          بیای معروت بازگی ۱۱          خدا پیرایه بخش از قبولت</p>	<p>که نورس گنگی را کرد با مال          نوی و گنگی صفت مقابل ۱۲          مضمون و بار و زهر و فقه و نش</p>
<p>از آنجا که طغی خسر و در اسم با و شایه شامل حال دور و نزدیک          اهل عراق و در استان را از ذوق این مجرم نخواست که این نسخه را          میخیم اتفاق افتد تا بزرگ مغنیس هرگز زه نوروزی کنند          و واجب الادعای غرور یافت که ایستادگان بام بر سر غلظت صیحت          خوش نظیر نقد قابلیت و استوار و خورایست شک احتیاج آورد شرحی          باقظ مجمل نوی بر او زنده نوی بود ان ای بر مصطلحی است          سازند با وجود آنکه تلباش اما زور و شوک آنها نهایت وقت بکار رفت          هنگام غرض سخن از لغیر الفاظ و تبدیل عبارات و تصرفات بجای آوردن</p>	<p>شیرین از گنگته بیانی اوست          گر عسری و گنگته اسانی          آنیکه خود به نفس نفیس توجه به تحریر</p>

فصلنامه‌ای که در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است

کتاب کشف صد استان  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است

<p>حق او احمد السمو انکله صفحہ انشای شان هرگز آشنا که نکند          ای اوست سخن ۱۲ که گاه سه خطا کند ۱۲          وقلم اصلاح نشده بود وسط سطر و منصفه صحیح خوب بحالت شستند و آنچه          از زبان سحر بیان شنیدند نوشتند خود را درین کج نویسی بشناختند و خود          آلت تحریر از گنگته غرض که هم شناختن این نهمه دانی او در هم نشناختند</p>	
<p>شرح از گنگته بیانی اوست          قطعه ادب آموز و نکته اند و زند          گو فلک طون که با همه عظمت          دانی ۱۲</p>	<p>گر عسری و گنگته اسانی          آنیکه خود به نفس نفیس توجه به تحریر          دانی ۱۲</p>
<p>و بیاجه نغمه مروده اند فرایند و اغراض منظور و ملحوظ است آری بدفع گویند          عین اکمال با عقد لانی شاهوار خرفی تا چار است و فضای جانفزا که          نامح و دوستان را خار وحشی در کار کا نور در سبب تیر کشیدن و شکو اعزاز          خنجر چین حکمت است ادنی تحقیقه تر قهر و بیاجه هم بعضی تعلیمات است که          تفسیر بیات فرموده اند که سخن را بیاید که اول علامه شست سخن نماید          چه بسیار جبارت باشد که گنگته در آن زیاد و کم نهند و بانگ تقدیمی و تائیمی</p>	

کتاب کشف صد استان  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است

کتاب کشف صد استان  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است  
 کوفی الشرح المینی ۱۲  
 در آن شرح آمده است

کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق

معتدی بسرفرازی دیگر هر کسی نطق نشیند و بر جیدن سنگیره لفظ درشت  
از راه سخن که آسب سپای آسب بیان ترسد اهر کرده اند از تارنگی و  
بارگی اتفاق که دست و پایی خرد راه معنی آن نیاید بنی فبهرده اند  
وامثال آن سخنان مکرر استماع امت داده پیالایش ذمهش طبع مستفید  
آن صاف و حلقه ساگر دیش زیور گوش اهل انصاف حاصل  
اگر گاه تخته بهار شود هم از بهار است و اگر دوری نثار دریا گرد وهم از دریا است  
بنیت در کمالات آبی خرد بینا بین ما کم زرش می پیش آن دریا به بین  
چون صفت بی نیازی خاصه کردگار است و سایه کردگار را اگر احتیاج ح  
است بنیت الایسج یعنی که در زور کیفیت و چاشنی خود و شراب سخن و نقل  
نغمه برایشان نماید و باند از عقول در اندازد بالی هم با بی کشاید  
خوشا ذوق حین طبعی که بدرک نکات نگیش رنگ نهم بدن بر جبهه  
تواند لبست و نری سبک روی که بیال اهرمز از مرغ دلش بر سا خسار  
نغمه های نازک تواند ساخت چهره شو است بر فعال بلند سخن با سامع

نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق

نوازه دریافت ساختن سخن والا تیر را بصورت از پایی خود انداختن  
مواظقت کردن ۱۱  
مثل حال جوهر فروش و نقاشی است که کی در شکستن گوهر گرانها در اول  
مخت کند تا مشتری شک مایه دست بیع تواند داد و دیگری علم ز کلمت رقم را  
از تیزی بر دوازده ماه صبر کند نظر حتم تماشا تو اندک شود چون صنعت خوط  
ماص و عام ز رشق خامه او با هم است آنا که تماشا مجلس است این  
مین نگاه نه بسته اند و بعد از دور چشم و گوش نداشتند  
نقل مصور در روح مجسم نموده و لای کلی کلام معجز نظام در درج گوشش  
مجیده اندگمان بر ند که این ستایش از مقوله ستایش دیگر مداعبت  
در روح مدوح خود و مبالغه های میکنند و قطره و ذره ایشان را بیع در یاد  
طلوع آفتاب میداند اگر چه صدق مقال ظهوری ظهوری دارد اما بر فرع  
من منظمه قسم یار میکنند بنگار زنده که بر جان خط خوبان مشک را بر نسین  
رت داده و بنوا زنده که بمفاج نغمه در نوازش بر روی سامعان کشاده  
هر دفتر و تصنیفش اندازد هم بیع رقم نیست و شد قانون معرفت  
راست و بیاید کردن نغمه

کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
نمونه که در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق  
کلام من در توفیق از کلام من  
در ستایش از کلام من  
این کلام در کتب قدسیه است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
نقد ازین توفیق

این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند.

حدیث صحیح است که در این کتاب آمده است که هر که این کتاب را بخواند خداوند تعالی او را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند. روزی با دو تا از ائمه فطنت و فطرت خود بهره مند محفوظ گشته بر حقیقت حال و صدق تعالی مطلع گردند تقریباً این دعا یاد آمد که اطمینان است از است بر مزمنه دعا که احتیاج دم نوازش اثر ایتام واجب و لازم دانست فقرات دعا که تا از کاسه طنبو نور شایسته شاعری در دست نیست نسیم لغو از منب محسوس خدا گویی در روز بدین باد و تابان قانون سخن تارنس نواخته مضرب زبان است ترانه شکسته جهان بیانی

تا موعنی بهر لفظ چنگ قانون آوردند باز اقبالش بصید ملک رنگین چنگ باده هم که رنگش نغمه قانون در هم

این دعا با ابراج است بسیار باد

### دو سیاحت دوم از سه شتر ملاحظه می سخی به گلزار ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
عزیز من سخن بطراوت همدیگر است که گلزار ابراهیم در زینار یوسف طلعتان نمرود و خوت رسانیده و تاجداری لفظ معنی سمعت است که کلمه استی نام پادشاهی کافر که سلطنت برت اقیام داشت و گویند چهار دانشا را سلطنت بهت اقیام بود و مستند در خلیل خود یعنی ابراهیم عادل شاه را در هفت آظهر به نه صفت لگانه و متمنا گردانید هفت فقرات ابراهیم

### اول معرفت

که با وجود حجب کثرت در شاهزاده شاه و حدت معنی کلام معجز نظام کوشش لفظاً ترا کما از دست یقیناً و صفت حال او ساخته گلستان بیت دیوتان عقیدتیش از رخ و خاشاک شک شبیه بر دانه مجموعه عنان موحمان فردی آرزویش شناسایش عنف و استلم ماسوا السند ید که طبع موا سایش بتوضیح بیانش نشانیهای بی نشان همه دلنشین و خاطر نشان با قیامی نکرد تا کاین نظر بر دو بینان نیند افتن و معهود قضا نمید با احوال جولان پرچمن با سیمه به پیوند نیست که گنجش بر کشانش کیشانش کشد و کفر را با ایمان

این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند.

این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند. این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند.

این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند. این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند.

این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند. این کتاب است که در این روزگار از طرف خداوند تعالی فرستاده شده است تا مردم را از تاریکی هدایت کند و به نور هدایت رساند.

در اصطلاح شریعتی و احکامی  
 در اصطلاح لغوی و عامی  
 در اصطلاح فقهی و حقوقی  
 در اصطلاح پزشکی و طب  
 در اصطلاح فلسفی و عرفانی  
 در اصطلاح تاریخی و سنی

<p>در سیرت که صندش چاره از پیشانی بر همان نبرد از صدره توحید          و دوی در یکی گریخته و بلبلاته تجردش خوری در تویی آویخته گویی حق شتود          علی حق بود و خاطر حقان را سینه معرفت خیر تارگی آسمان جبهه سجده  <b>مقدمه</b> پای نعت بر آسمان دارد  <b>و در عبادت به گفتن و دیدن</b>  <b>و حدت این در آن و کثرت</b>  <b>در دلش این در آن نمی گنج</b>  <b>بت شکن گشت چون خلیل نخست</b>  <b>کفر و ز فکر نکست عرفان</b>  <b>طنینش پانچ خواهد طینتها</b>  <b>در عبادت نهری نمود مسندی</b></p>	<p>بافتخ میات و نادار          مومنان در غایت حق          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه</p>
<p>همه او کرد خویش را همه او          سهر شدت بمغز برد از پوست  <b>دوم</b></p>	<p>در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه          در راه خدایان در راه</p>

سعادت اطاعت شریعت و دای مصطفوی و دولت افراشتن ای دلای  
 فرضوی به پیرانیه اجتهادش رونق بر شریعت مفتون و بلاستی اعتقادش  
 کرامت از شکست مصون بقبول امرش دست معرفان بر سر برودش  
 نعم شکران شکر رونق آسوده سایه صاحب کلامش شور ترونج کلامت  
 نمک ما که شهنشاه پیشین با پروردی تقوتش با بست کلم ایمان خارا بنیان به پیاری  
 تیر بنیش در گاه محکمه علیه دار در بان سبیل گیر و دار گماشتگان شهر و دیار  
 بمهر نصیحتی قاضیان قضا قدرت در تیز بین و در فضل تربیت امین اشان نمکنان  
 مسند شریعت بر فرا این و احکام بادشاهی مقدم نشین در تر و در شریعت  
 اگر در تصب از امان اجد و جلد فشانده و مجتهد هر یک از مقرران در گاه  
 در محفل دل الهام منزل بجای خود نشاند و دلیل مجتهد پشیر و شیش  
 پیروی اصحاب کبار و بر بان پاک طینتس مجتهد امه اطهار مشنوی  
 صرف نیکان همه تو لا شیش  
 تن سهر بر گرنگان بی سهر

در اصطلاح شریعتی و احکامی  
 در اصطلاح لغوی و عامی  
 در اصطلاح فقهی و حقوقی  
 در اصطلاح پزشکی و طب  
 در اصطلاح فلسفی و عرفانی  
 در اصطلاح تاریخی و سنی

در اصطلاح شریعتی و احکامی  
 در اصطلاح لغوی و عامی  
 در اصطلاح فقهی و حقوقی  
 در اصطلاح پزشکی و طب  
 در اصطلاح فلسفی و عرفانی  
 در اصطلاح تاریخی و سنی

در اصطلاح شریعتی و احکامی  
 در اصطلاح لغوی و عامی  
 در اصطلاح فقهی و حقوقی  
 در اصطلاح پزشکی و طب  
 در اصطلاح فلسفی و عرفانی  
 در اصطلاح تاریخی و سنی

سختی تلاش  
از جانب آسمان  
خداش بنده در آرزوی  
بیشانی آستانش  
که بگوید برانده  
در طاعت بگو که چون  
بیش انقلاب و عشق  
از آستان او  
تا آستان بندگان  
پس شکر از آستان  
بندگان و آستان  
عالم است ای آستان  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی  
در آستان او  
استخوان او  
در آستان او  
استخوان او  
در آستان او

افسوس منم  
بجای آستان  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی  
در آستان او  
استخوان او  
در آستان او  
استخوان او  
در آستان او  
استخوان او  
در آستان او

کرده از هم جدا حق و باطل  
نفس سرکش ز زیر دستانش  
عینت از رفتش مدارا نه  
نظم هر کاره باز بر شرع است  
گزره از القضا نشان آرنده  
تا بنهار و حساب لجه شرع  
چون نوردنش و در با اعدا  
سبب شایان شوکت و جاه شمت  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی

دو جهان مزرعیست او حاصل  
در پرستش خدا پرستانش  
حلقه در گوش شرع دارش  
گفرایم مدار بر شرع است  
آسمان را کشان کشان آرنده  
اب تفسیده تر نشاز در  
جزیره گردش شریعت خرد  
سبب شایان شوکت و جاه شمت  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی

عش نظیرش در پایه میری و سلطانی و کترین چاکر خاکش در  
خوان گسری نوازش عالمی مخاطب هنوز از خوانی در بر گاه عشقش جمشید را مشرب  
جزیره خواری بود گاه همش حاتم را نبض خاتم داری قضا کمال بدیهه شمشیر بر انداز  
شوکتش گرد آرد بی به مکان  
هشت جنت گلی ز بستانش  
سنگ حرم کرده سنگینش  
پوشده از حرف هشتش و انهم  
و دشانیش از جنت بدید  
فخر گردون بجاست بقایست  
نه همین شاه کشورش خوانت  
نه بجایش عدیل نه بهنبر  
چرخ گردون کدام صبح و ماند  
چهارم عدالت که بصفت  
وا ایام کیانی  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی

عش نظیرش در پایه میری و سلطانی و کترین چاکر خاکش در  
خوان گسری نوازش عالمی مخاطب هنوز از خوانی در بر گاه عشقش جمشید را مشرب  
جزیره خواری بود گاه همش حاتم را نبض خاتم داری قضا کمال بدیهه شمشیر بر انداز  
شوکتش گرد آرد بی به مکان  
هشت جنت گلی ز بستانش  
سنگ حرم کرده سنگینش  
پوشده از حرف هشتش و انهم  
و دشانیش از جنت بدید  
فخر گردون بجاست بقایست  
نه همین شاه کشورش خوانت  
نه بجایش عدیل نه بهنبر  
چرخ گردون کدام صبح و ماند  
چهارم عدالت که بصفت  
وا ایام کیانی  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی

عش نظیرش در پایه میری و سلطانی و کترین چاکر خاکش در  
خوان گسری نوازش عالمی مخاطب هنوز از خوانی در بر گاه عشقش جمشید را مشرب  
جزیره خواری بود گاه همش حاتم را نبض خاتم داری قضا کمال بدیهه شمشیر بر انداز  
شوکتش گرد آرد بی به مکان  
هشت جنت گلی ز بستانش  
سنگ حرم کرده سنگینش  
پوشده از حرف هشتش و انهم  
و دشانیش از جنت بدید  
فخر گردون بجاست بقایست  
نه همین شاه کشورش خوانت  
نه بجایش عدیل نه بهنبر  
چرخ گردون کدام صبح و ماند  
چهارم عدالت که بصفت  
وا ایام کیانی  
باید که بلند آستان  
بجده بجای آرند  
فرگانه کیانی  
نزد وفایش نیاخت  
گوهرش با ارمی

این کتاب در علم طب بسیار مفید است و در درمان بسیاری از امراض بسیار مؤثر است. این کتاب در علم طب بسیار مفید است و در درمان بسیاری از امراض بسیار مؤثر است.

کتابخانه سلطنتی در تهران  
کتابخانه عظمی در قزوین  
کتابخانه عظمی در تبریز  
کتابخانه عظمی در مشهد  
کتابخانه عظمی در اصفهان  
کتابخانه عظمی در شیراز  
کتابخانه عظمی در اهواز  
کتابخانه عظمی در کتوم  
کتابخانه عظمی در بندرعباس

فصل اول در بیان کلیات  
فصل دوم در بیان اقسام  
فصل سوم در بیان اقسام

فصل چهارم در بیان اقسام  
فصل پنجم در بیان اقسام  
فصل ششم در بیان اقسام

فصل هفتم در بیان اقسام  
فصل هشتم در بیان اقسام  
فصل نهم در بیان اقسام  
فصل دهم در بیان اقسام

اصفت بیاض عالم غایب ساخته و گوش سمیدگان را بصدا کوس عدالتش  
نواخته بر پیکانه الصافش در دهم صفت و دعوی عادلیت از هر که غیر اوست  
گزوات اگر چه پیش ازین نوشیدان متار این لقب والا تربیت بود آن  
این محیط دان مجاز این حقیقت نیستی که از عدل و نور زیده در باغ و بوستان  
گل برایش نهانیده و صبحی که از مشرق انصاف او نهانیده پرده صافش قاتق  
رسیده اگر متناسب کتابی بگسلد ماه طباخچه خاکست است و اگر حرف  
مخوف تمام نفس ده کسی که در زبان ناطقه در معرض تلفت تندبلی است  
کیامی را از جا بکنند که خلع اندیشه غضبش ابراز از هزار جا مغز بشکنند باز از تشکش  
گوش زوگان در طبقه مع و کسبابت مدتش کشت با حاصلان در اجاره بپوشد زرش گوش از اسامع داستان مفتوحان رسم سیر شده میان زوی  
در کشور عمل کرده بدلتیان همه زمین و آفرین و بارگزه فردشان باز از عرفی تو نام تیش بر تارک کردون شکافت انداز و پشت صاف نوک نکاش

گر چو رو ضد تمه برگ گل از خار  
کر راه گریز نامه  
کرده رم چون حرارت از آمان  
گرگ در خون خویش خمیدن  
عدل را عذر گاه ایوانش  
همه شاگرد او استاد اینست  
دختر زیباست کار حق کردن

در زخاری خلید فی زده  
در نوبه نخلی دو حاکم شسته خزان  
شیر در مهر بره لیستیدن  
عقل را سیر گاه دیوانش  
رودش عدل و طرز داد است  
باز ناموس خلق هر گرون  
پیم شجاعت بجای شیره

معاظه وی جمله فروردین قنوی  
می عشرت مدام در جاش  
عدل ز انصاف او ترا ز عدل  
مغفل کوس عمل از باش

وین قوی بچه زدو بیاز و عدل  
با دراپی کنند در گلزار

در پشت قاف نام ساز نیش اگر در خواب بر عهد و شجون بر عجب که  
در رسید از سر آن در طبع برون برد اند از کینه شیره نیش از کینه طره سلسله مویان  
کتاب پرده دو شینه نشسته بخون اعدایش با تیغ غره خوبان دور یک کارخانه

در زخاری خلید فی زده  
در نوبه نخلی دو حاکم شسته خزان  
شیر در مهر بره لیستیدن  
عقل را سیر گاه دیوانش  
رودش عدل و طرز داد است  
باز ناموس خلق هر گرون  
پیم شجاعت بجای شیره

این کتاب در علم طب بسیار مفید است و در درمان بسیاری از امراض بسیار مؤثر است. این کتاب در علم طب بسیار مفید است و در درمان بسیاری از امراض بسیار مؤثر است.

کتابخانه سلطنتی در تهران  
کتابخانه عظمی در قزوین  
کتابخانه عظمی در تبریز  
کتابخانه عظمی در مشهد  
کتابخانه عظمی در اصفهان  
کتابخانه عظمی در شیراز  
کتابخانه عظمی در اهواز  
کتابخانه عظمی در کتوم  
کتابخانه عظمی در بندرعباس























له گنجش قتل جان  
چهارم از شهر شریف  
در این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز

که آنچه از باب خواستش بر بند بجز در نظر احسان نماند ز مال تمامه اش شتون  
بنیان بر و احسان و شکنش نامش مسکن درستی محمد و چنان چه پادشاهی  
و در موج خوبی نجالت کشیدن علامت حاصل دریا و کان بگدا بخشیدن  
مهران را علاج و در و مهر نخوت خاک پایش طلا کردن و خصمان را دار و س  
خوره کینه سینه به محبتش و اودن کار لیت بکوشید تصرف بگمان را اشکار  
خود کردن و بخلق خوش شمیم و شمنان را بنده دوستی ساختن دوستی

در آفرین دوستانست و دشمنی در نفرین دشمنان شنبوی  
برای خلق پیدا گشت کاری  
بمعنی و بصورت شاه دیدند  
پسند حق پسندش هر که افتاد  
ز احیا کرد گانش زندگان  
در آسایش نهاد سینه هارا  
بجای سینه زوید عشرت هم

باشد لاجرم از گسار گسار  
دیگر که آسایش است  
از دریا و کان بگدا بخشیدن  
از دریا و کان بگدا بخشیدن  
از دریا و کان بگدا بخشیدن  
از دریا و کان بگدا بخشیدن  
از دریا و کان بگدا بخشیدن  
از دریا و کان بگدا بخشیدن

پس دانگ سرست گنجش کشاید  
بکین خواهی مدارش بر جملش  
بلفش می سپارد و قهر خود را  
اگر کامیش باید عقده بست  
فلک گره که برین است  
پنویدگر که راه رضایشش

ارباب سیرت از وصف سیرتس سرمایه اربابیت برده اند اهل  
صورت نیر بجز صورت سیرتس سیرتس میخوانند اینجا معذرت بجز مع  
نیست صفت جمالش چراغ شبستان فکر با و تاراه بجای توان بر و  
مطالع را طالع جاگیر لیت که مشرق صفت آفتاب طلعتش گردیده  
و بیستی را بخت رخسار نیست که بر تشبیه سر و قافش علم بر کشیده بیدار بختی  
که پیوسته از افسانه عارضش دیده را آسوده مردکش گرد باش خورشید در  
خواب پر سر ناز و بانقرض گرشبامش خورشید میبود چون شمع تکمیل تو بود بر

این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز

باید که در این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز  
از این روز کرامت و معانیات  
آن را بنویسد که در این روز

خان نشانی در تفسیر کتب  
از جمله کتب که در کتابهای باب  
این باب کتب است ناچار  
فردی که این کتب را نوشته  
و غیره که در این کتاب مذکور  
است و در هر بابی که در  
این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

این ماهی محمود از رشته شمعان خورشید رخسارش دام بیاب و طوطی ماه و  
نوری آفتاب را در ففس کن در باغ و بتان تماشا می سرد گل اگر  
سود کاری باشد از رخسار و قاشش گوی تا یکی از شرم در زمین فرد نرود  
و دیگری از تاب نجات آب نشود گوهر دعوی پاکی بکاش با گذاشته  
و حیرت تفرج خرامش کبک را از خرام باز داشته باشد تا کی روش اشک گفتگی

صبح تنگ پشانی چه کشاید و پیش بالای بلندش جلوه سرد کوتاه ت چه  
نمایند هیچ مرغی نبرد که از پر خود نامه بدامش بنبرد آبیکه کاشش در آن افند  
منجان را ز تابش بران افند تماشا می مهر رخسارش موسم بهار دیدن  
و اشراغ گفتارش فضل نیان شنیدن ابروان بخت کبک درهای بسته  
نگاه سعادت افزای همالون تر از سایه های شیرینی تسمه کمان لکرم شنوی

مگو از قد میر شب دیگر است این  
از صبح این صفاد پروزه کرد دست  
بلوی دیدن ایند آفریدش

پیرس از رخ بهشت دیگر است این  
بجز این کار را هر روزه کرد دست  
و گر خود را ندید انکس دیدش

باز در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است

جنینش را بکفت ز ابرو کیدے  
کشاده هر درے نور دزدی همرے  
فته در باغ زان بالاے آزاد  
پمایش سایه از بالای شمشاد  
بلش در شیر شکر کرده در مهد  
ز زلفش گوش رشک طبعه شمد  
ز زلفش از غوان در غازه کارے  
بیاض گردش صبح شب هوا  
خوشست نباید چمن نشین بگوش  
کس کند و نگه نوکن برویش

اکنون مژده مردی را که از سخنش سخن کند متلع سخن را اگر چه  
مشریان مایه دار هستند اما فکرهای خرائش ازان قیمتی ترست که در  
جیب خرد خنده دان بیعانه اش باشد در شنیدن اشعار و در نشانش بانها  
همه گوش است و در خواندن ابیات آبدارش گوشها جمله زبان شعری را  
بمناسبت شعر او ادبی رون داده که بفک بنبرارد و در یک خصیض برایش  
تواند آدو تنگی تن قفش با وجود وسعت شرح بجا شته کشاوگی گفتش محتاج  
اگر از بزم مینوسد صفحه از نقطه زهره خیزست و اگر از زم میگردد سرخ از بزم هر روز

مگر از قد میر شب دیگر است این  
از صبح این صفاد پروزه کرد دست  
بلوی دیدن ایند آفریدش

پیرس از رخ بهشت دیگر است این  
بجز این کار را هر روزه کرد دست  
و گر خود را ندید انکس دیدش

این ماهی محمود از رشته شمعان خورشید رخسارش دام بیاب و طوطی ماه و  
نوری آفتاب را در ففس کن در باغ و بتان تماشا می سرد گل اگر  
سود کاری باشد از رخسار و قاشش گوی تا یکی از شرم در زمین فرد نرود  
و دیگری از تاب نجات آب نشود گوهر دعوی پاکی بکاش با گذاشته  
و حیرت تفرج خرامش کبک را از خرام باز داشته باشد تا کی روش اشک گفتگی  
صبح تنگ پشانی چه کشاید و پیش بالای بلندش جلوه سرد کوتاه ت چه  
نمایند هیچ مرغی نبرد که از پر خود نامه بدامش بنبرد آبیکه کاشش در آن افند  
منجان را ز تابش بران افند تماشا می مهر رخسارش موسم بهار دیدن  
و اشراغ گفتارش فضل نیان شنیدن ابروان بخت کبک درهای بسته  
نگاه سعادت افزای همالون تر از سایه های شیرینی تسمه کمان لکرم شنوی  
مگو از قد میر شب دیگر است این  
از صبح این صفاد پروزه کرد دست  
بلوی دیدن ایند آفریدش  
پیرس از رخ بهشت دیگر است این  
بجز این کار را هر روزه کرد دست  
و گر خود را ندید انکس دیدش  
باز در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب

روشنی تقریر در کلمات بمشایه که تاریک همان را جزو تمیذین علامت نیست  
میفرمایند که اگر نظایر متخلف بکار شود قائل زود فهم بنابر سانی خود و ارس  
اگر چه سماع و بررس باشد همچنین اگر پیش از تمام شدن سخن سررشته  
تعمیرین بدست نیاید سماع بکار نماند خود افتد اگر چه قائل زود فهم  
بیان باشد و آنرا که در شعر و شاعری معنی میدارند اندازه بچکس نیست و  
بنوده و نخواهد بود میفرمایند که غزل از سبب پر کن خالی باشد و مستحق مطلع  
بلیغی را قطع کرد تا آنکه با فوق آن تصور نباشد تا آخر غزل هر بیت  
از سبب دیگر بر حسب تر و نمایان تر باشد چنانچه اگر برگردد و صفت را غزل باشد  
در بیان سخن عشق و عاشقی خرج شود و مواظف و اصلاح در دیگر قسم  
شعر درج گردد و در هر چه که بنیاد کنند اگر فراق باشد و اگر در حال در  
همان تمام کنند و یک بیت سخن و یک بیت و اسو محسن نباشد و اگر کلمات  
مقتفی باشد معنی مردت بر گوش خورد و توانی را همه بر یک وزن اولی  
میدانند خصوصاً در رباعی و این موزونیتی علیحد است و حرود و کلمات

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب

در سلاست چنان مجروح است و نفس ربانی باید که در خو اندن لکنیت زود  
خواندن طلاقت مبدل گردد و راه نشسته و در خواست و تقدیم و تا به آخر  
الفاظ و انشود و کشادن و تبیین آنچه چنان که چون قافیه و بحر معنی بخاطر  
خامان بر سر و لفظهای نخبه بر هم نشینند و بکار مردم آمده باشند  
چه بخوانند و چه بنویسند و در مناسب خوانی ندیمان را پیرایه باشد و در  
دعا نویسی و بیان را سرایه و ملاحظه کنیم می نمایند که مدات و در هر دو برابر  
هم مطراخانه و نقاشانه واقع شود که خوشنویسان میخواستند بر زوایا  
قطع نویسی نشسته برای شعر خوش ترکیب کرد و کتابها نگارند و رعایت  
کار و مستقیان نیز میفرمایند که در کار و عمل نفس و صورت تقسیم کلمات  
و نشست و فقرات بمیزان آهنگ و اصول بموافق ضرب لفظ تا قدر  
با وجود انیمه تکلف بی و آملی باشد نپرداختی و ساختنی ارباب فکر و خیال  
میدانند که این تلاشها کسی نیست و نخواهد بود مضموع فطرت شده رای فطرتا  
و اگر کسی را درین افکار و نظاری باشد بمطالع رساله که در منصوبه شطرنج رقم زده

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب

بازگشت از آنجا که در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب  
در بیان آنکه در این کتاب



مکلفیت کامل پیش با افقده است + مزل مراد از تسم یا خوش رقم است و یا تحیر و تسم یعنی دندان تبان تسم نه آنه او دیده و یا از سختی افقده او دیده اند شیده در لب مخفی کرده  
 صورت پرست شوند چنانچه نیست اگر میکشیل میل بر پر پشت کشته و پیکر شیر در  
 دیده مورنگار و بز و طمش کی بر کوی زمین خرطوم چوگان سازد و کبری با اندازه  
 کوهان گاو آسمان پنجه باز و منت مانی و بهزاد که با درک زبانش خجالت افغان  
 اگر زبچه رو با یساختند یا قوت و صبری نیز اگر می بودند چون داد و سر در پیش و  
 چون شین برق بر چین می نمودند فلما یکتلم خط لبس خود داده اند که اگر تن محرف  
 بر تارک خورد پا در راه انحراف ننماده و سر خط دیگران ننهند طاق و س قلمش بر قوت  
 فقط و معنی چتر افراخته و به نشان پای از دو اثر و لفظ اوام و دانه های نگاه ساخته  
 جمعی که از شکوه سر نوشت نیاسانید سطرش بر چین چسبند تا در سجده شکر  
 زمین فرسایند و او ش از دوده چراغ خورشید است و قلم پاک کنش از مرغ و  
 طره تا بهید بنفشه خطان را در شاهه سنبل زار خطش طرفه کاره افاده  
 از موزونی جلوه الفت قد شمشاد قانتان در خمیدن است و از دنباله میسم  
 ریحان کا کلان در فضا خاریدن از تسم و نه آنه سین یا سمن رادندان  
 پیکر گ لب نپهان و از افق حلقه با سر چاه ذوق لبزه خط خص پوش

رباعی خطش نگه داشت در جنبیا مینی	هر نقطه که آن نازک مشک آگینی
برقع بر حش ز تار و پودنگه است	میگشت و گره خط پرستی دینی
چند انقیض تعلق بجز کلکش نگر	قطعه گر رود صد ساله به پیش نظر باشد
نازگیهای رقم بین که حرف چیده دار	چشمها در مرغ از ضمه بایینی روان
گر خطش را با خطی قوت بنجید م	یک بدخشان لعل معنی و ادم اینک جهان
برده ان حرف گیران فضل لبانکه هست	دانشین هر نقطه اش از نقطه خاطر نشان
چون دو ات از نه کلکش بر نباشد چمن	کاین چنین شمشعی نباشد هیچک در دو دان
با وجود نیمه نفس دکمال جمله را فرغ و موسیقی را اصل میداند و تصدک عجز	
بوعلی و داستان قدرت خود بترانه بعالمیان می شنو اند اگر بنغمه پردازے	
زبان بخوی اعمار کشاید تصدقش غرض زبانتا گوشا به آه از دهسند	
میفرمایند شکی که حرکتش با اصول بر نیامخته شناخست با رخیته و سینه	

نیز در ترمیم با درازاب  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است

بسیار از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است

عظا در اینجا به درجی که معنی دارد در ۱۲  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است  
 در کمال خالی از این است

تقد قاشی او از راهت و سستی هر دو نشه ۱۲ کله  
 که نفس بنغمه درینا و بخته سازیت تا گریخته بلیل که یکی بوده بزمره هزار  
 گردیده زیاده اش از سیرخ میشارند و قمری را همان ساده خوانیش بر نقش  
 پر طاقوس تزج میدهند جمله متفق اند که فلک بدور سے از او داخل  
 خواهد بود بعدا تقا در تیا ورده از تصنیفاتش معلوم نموده اند که از دعا جز  
 تری نموده و با اینهمه پرکاری اینچ نقش این کار نداشته بافت  
 استادی سر بند حرکت اعضا پیر جوان را فیض شسته اصول دانگ داشته  
 و شفقت شاگرد پوری در کتب ممد برگزیده و خنده اطفال معلوم اینک  
 گماشته ناخن زنی زخمه در عقده کشائی زبانهاے گنگ شے چرب و ترے  
 اصول در روغن مالی و شهای مثل در رقص اگر شاخ دست بی زنی اندازد  
 صبا مخاطب است و اگر در اصول برگ کف بجایان بر زند شمال معاتب  
 شور انگیزی زمره زبان ماتم زدگان را از نوچه بر آورده و دکشائے  
 تراجه کسای و لبه را بصرن خود آورده استنباط نجات از حرکات گردن  
 کرده اند برگردون جنبه غلطی باین روانی ساخته و بر صفحه ساده آواز  
 بر اصول حرکت کند و در وقت  
 از اصول حرکت کند و در وقت  
 از اصول حرکت کند و در وقت

نفس باین پرکاری نپرداخته از تکرار نفرات و با نجات در لغات ذوق شوق  
 خوی ۱۲ آماسته ۱۲  
 بطریق تضعیف بیوست شطرنج در تزیید و ترفیست اکت در معامله لغزه و سازونی  
 عجیبی برگوش رفتگان رفته در دزگار حلقه نوازش طرفه در گوش ماضن کشیده شوموی  
 بمضربش مسرت گشته تا ساز  
 چو لب است ترنم گوش هر کس  
 نفس را جان بترن از لغزه او  
 نفس در نقشایش تا نگردد وید  
 بر اعیان نقشه عجیبی بر انگیزه است  
 ای ایجاد اوست  
 کف غنچه کنی پر زگل نموده شود  
 گاهی که بجلوه لغزه شاه رود  
 ایضا  
 از کام و زبان مطربان تا در گوش  
 بر فرق شنیدن همه جارا رود  
 توت نامه ۱۲  
 شادابی جان ز لغزه تازه اوست  
 ایضا  
 بر دوش نفس سر بر آوازه اوست  
 در انسان که صبا سخت سلیمان می برد

نفس باین پرکاری نپرداخته از تکرار نفرات و با نجات در لغات ذوق شوق	نفس باین پرکاری نپرداخته از تکرار نفرات و با نجات در لغات ذوق شوق
خوی ۱۲ آماسته ۱۲	خوی ۱۲ آماسته ۱۲
بطریق تضعیف بیوست شطرنج در تزیید و ترفیست اکت در معامله لغزه و سازونی	بطریق تضعیف بیوست شطرنج در تزیید و ترفیست اکت در معامله لغزه و سازونی
عجیبی برگوش رفتگان رفته در دزگار حلقه نوازش طرفه در گوش ماضن کشیده شوموی	عجیبی برگوش رفتگان رفته در دزگار حلقه نوازش طرفه در گوش ماضن کشیده شوموی
بمضربش مسرت گشته تا ساز	بمضربش مسرت گشته تا ساز
چو لب است ترنم گوش هر کس	چو لب است ترنم گوش هر کس
نفس را جان بترن از لغزه او	نفس را جان بترن از لغزه او
نفس در نقشایش تا نگردد وید	نفس در نقشایش تا نگردد وید
بر اعیان نقشه عجیبی بر انگیزه است	بر اعیان نقشه عجیبی بر انگیزه است
ای ایجاد اوست	ای ایجاد اوست
کف غنچه کنی پر زگل نموده شود	کف غنچه کنی پر زگل نموده شود
گاهی که بجلوه لغزه شاه رود	گاهی که بجلوه لغزه شاه رود
ایضا	ایضا
از کام و زبان مطربان تا در گوش	از کام و زبان مطربان تا در گوش
بر فرق شنیدن همه جارا رود	بر فرق شنیدن همه جارا رود
توت نامه ۱۲	توت نامه ۱۲
شادابی جان ز لغزه تازه اوست	شادابی جان ز لغزه تازه اوست
ایضا	ایضا
بر دوش نفس سر بر آوازه اوست	بر دوش نفس سر بر آوازه اوست
در انسان که صبا سخت سلیمان می برد	در انسان که صبا سخت سلیمان می برد

نفس باین پرکاری نپرداخته از تکرار نفرات و با نجات در لغات ذوق شوق  
 خوی ۱۲ آماسته ۱۲  
 بطریق تضعیف بیوست شطرنج در تزیید و ترفیست اکت در معامله لغزه و سازونی  
 عجیبی برگوش رفتگان رفته در دزگار حلقه نوازش طرفه در گوش ماضن کشیده شوموی  
 بمضربش مسرت گشته تا ساز  
 چو لب است ترنم گوش هر کس  
 نفس را جان بترن از لغزه او  
 نفس در نقشایش تا نگردد وید  
 بر اعیان نقشه عجیبی بر انگیزه است  
 ای ایجاد اوست  
 کف غنچه کنی پر زگل نموده شود  
 گاهی که بجلوه لغزه شاه رود  
 ایضا  
 از کام و زبان مطربان تا در گوش  
 بر فرق شنیدن همه جارا رود  
 توت نامه ۱۲  
 شادابی جان ز لغزه تازه اوست  
 ایضا  
 بر دوش نفس سر بر آوازه اوست  
 در انسان که صبا سخت سلیمان می برد

خود را سینه انداخته  
جهان ایشان دیده  
شیرین بی خانم  
انگیزان از زبان  
انجان نشان بگر  
انجان دار علیه السلام  
برنگه کان ز جوی  
زشته بیان از گز  
لان کفایت ای  
شیرین غنچه  
عقل بلورهای نظر  
فایز درین ایام  
دهم در ایام  
سیلان در طایفه  
که با اسب  
بارگاه بادشاهی  
شیرین غنچه  
عقل بلورهای نظر  
فایز درین ایام  
دهم در ایام  
سیلان در طایفه  
که با اسب  
بارگاه بادشاهی  
شیرین غنچه

هم شور تراشای او شکر گوش رباعی هم پایی گفتمای او گوهر گوش  
رو نغمه علم گشت لجا لگیر  
چون قاصدان خجسته تی حرب زبان لغو و همیان بگردان بار دوش و مگرد  
سرف حاصل اجناس ده مرغ انبار کام و زبان بطلب سهر پیگان خصوصاً  
کینچینان یعنی اهل اصول و نغمه در نظرات و اکبات جهان میگردند هر که  
در فن خود مهارتی در علم خود شهرتی بوده سرد و گویان در قص کنان  
براه افتادند و در نورس پور که مکان تازه جمت مسکن و مقام مقام  
شاسان ساخته پرداخته اند چندان فرا هم آمده اند که نصفه  
روزگار عجب که بر کثرت ایشان جمع پریشانی تواند بست و ازین بارید  
سز آوان نیکشان کار که گوش بجانده شاگردی و جبهه بسجده استادی  
رسایده اند و با او رشته بر پایی بلبل می بندند و  
بر خسار بر شگفتگی گل می خندند نه صد صاحب کمال و صاحب جمال  
انتخابی همیشه بر رسم گشت بر در کمالی که درون اساسین وقت میدارند

هم شور تراشای او شکر گوش رباعی هم پایی گفتمای او گوهر گوش  
رو نغمه علم گشت لجا لگیر  
چون قاصدان خجسته تی حرب زبان لغو و همیان بگردان بار دوش و مگرد  
سرف حاصل اجناس ده مرغ انبار کام و زبان بطلب سهر پیگان خصوصاً  
کینچینان یعنی اهل اصول و نغمه در نظرات و اکبات جهان میگردند هر که  
در فن خود مهارتی در علم خود شهرتی بوده سرد و گویان در قص کنان  
براه افتادند و در نورس پور که مکان تازه جمت مسکن و مقام مقام  
شاسان ساخته پرداخته اند چندان فرا هم آمده اند که نصفه  
روزگار عجب که بر کثرت ایشان جمع پریشانی تواند بست و ازین بارید  
سز آوان نیکشان کار که گوش بجانده شاگردی و جبهه بسجده استادی  
رسایده اند و با او رشته بر پایی بلبل می بندند و  
بر خسار بر شگفتگی گل می خندند نه صد صاحب کمال و صاحب جمال  
انتخابی همیشه بر رسم گشت بر در کمالی که درون اساسین وقت میدارند

دوستان ازین کمال  
درین کمال  
دوستان ازین کمال  
درین کمال  
دوستان ازین کمال  
درین کمال

و ازهای دهبوی گویندگان صدائی در گیند افلاک نه چیده که اگر خاموش  
شوند شنوندگان از استماع نغمه محروم گردند و از جوش و خروش سازندگان  
در خنان قصی بر نداشته که اگر با و از پای نشیند بر گما از دستک فی بازمانند

از زنده می پر برگه نو آگشته جهان  
بیگانه دل شدند غمناک کن  
هر گوشه او ای عشرت افزا شده اند  
طغلی که مجلس وجود آمده است  
شهریست که لاله گرم خون میبرد  
پایی بکشت صحرای تو و به بین

### رباعیات

از زنده می پر برگه نو آگشته جهان  
بیگانه دل شدند غمناک کن  
هر گوشه او ای عشرت افزا شده اند  
طغلی که مجلس وجود آمده است  
شهریست که لاله گرم خون میبرد  
پایی بکشت صحرای تو و به بین

سخن آرزو داره که کعبت تعمیر گفته کفخ خود بچرخ شهر نور سپور در کام  
وزبان خامه کته و از بیم دراز نغمه در مصلح بنای کار آوردن کوتاهی  
میکند اگر شهر و آری گل تعریف در آب نگیرم محله داری خود چه با بشرط

ازین کمال  
درین کمال  
دوستان ازین کمال  
درین کمال  
دوستان ازین کمال  
درین کمال

خود را سینه انداخته  
جهان ایشان دیده  
شیرین بی خانم  
انگیزان از زبان  
انجان نشان بگر  
انجان دار علیه السلام  
برنگه کان ز جوی  
زشته بیان از گز  
لان کفایت ای  
شیرین غنچه  
عقل بلورهای نظر  
فایز درین ایام  
دهم در ایام  
سیلان در طایفه  
که با اسب  
بارگاه بادشاهی  
شیرین غنچه  
عقل بلورهای نظر  
فایز درین ایام  
دهم در ایام  
سیلان در طایفه  
که با اسب  
بارگاه بادشاهی  
شیرین غنچه

اصلاح فرمایند تا این که  
 در خصوص حالت اینی  
 زودتر که کار مینمایند  
 در امر بهر تقدیر که باشد  
 این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب

اصلاح فرمایند تا این که  
 در خصوص حالت اینی  
 زودتر که کار مینمایند  
 در امر بهر تقدیر که باشد  
 این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب

اجمال گفتن بگفتن غالب آمده گوشتیدن شکوه تفصیل ناشیندن من رباعی	
این شهر که آرایش هفت انیمیت	عشر تکه شمس بر یار جم و همیم است
مهریست که بر مهر نفوق دارد	آری آری که یوسفش ابراهیم است <small>کاخیمه قریب است</small>
جدا شهر یک هر روز آفتاب جماناب محاذات دولتخانه یاد شاهای رامیت است	
خویش میداند در گرد رویی کجکاری در دیوارش که آوازه صبح فردا نشاند	
تا شام بر مال زرتاری اقتضای عالی را امیدواری که جهان گفته جان نوی یافت <small>برآمد مراد خود است</small>	
زمین را گرد سجده شکر بر زمین که مرادش خوتبر از آنچه در دل بود بر آورده عرض <small>پایه مجبول است</small>	
طولش باقی چنان قرار نداده که آسمان بر حضرت خراشید بگردش تواند گردید <small>بنانگند</small>	
اگر در خورشید خودی فرمود خاک کرده ارض گل یک خشتش بیود نظم	
شدت ارچه واقع بدان کوه	بر آورد شد سراز گریان کوه <small>از همه دعوی خود بر آمد و کلام خود راست نمود</small>
زمین آسمان منظر از منظرش	در فتح بر ملک بازار در شس <small>در کشادگی است</small>
بر ایوان کند چون سلام قباب	گشاد ابره طاق بار جو اب
هر شش زمین داسه بر نشانند	ز که پیش دعوی بکرسی نشانند

اصلاح فرمایند تا این که  
 در خصوص حالت اینی  
 زودتر که کار مینمایند  
 در امر بهر تقدیر که باشد  
 این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب

اعالی و ادانی نیز بقلید هم در ارتفاع و استحکام عمارات رفعت را <small>جمع اعلی ۱۲ جمع ادنی ۱۲</small>	
سرفرازی و متانت را سنگینی دیگر داده اند و در بالا بردن کاخ و ایوان <small>بلندی ۱۲ استواری ۱۲</small>	
قصر و منظر زمینها از برداشتن مصالح آنقدر تبه افتاده که پشت گاد زمین از <small>تری جوی ۱۲</small>	
سنگینی مگرانی پست و بلند گردیده از کثرت بنا و وسعت فضا در هر خانه <small>ای مردم ۱۲</small>	
محله و در هر محله شهری در هیچ کوچی پانهند که از مویچه رطوبت رود سرد <small>تری جوی ۱۲</small>	
ترانه سرایان در بحر اصول نعلن بشاند هیز بر چیز بمقتضای طبیعت خود کاملن <small>ای مردم ۱۲</small>	
و کامیابست سخن در آن شوخی و خود نمائی غش و زمین سیاهی و رسوائی <small>آن کیفیت است که از مزاج بدق نتوان دریافت ۱۲</small>	
شوق در لب گریبان در پی سچه و دگر صبر را بر نوکاری عقده بر تار صومعه <small>از همه دعوی خود بر آمد و کلام خود راست نمود</small>	
ر از رونق میکند باشیخان در فریادی زندان و کان سود در بازار تجار <small>بچه میمانایا یک با اعتبار میوزاری زاد ۱۲</small>	
نشو و نما سپر کیل زردش گریان صرف مراعات احوال رعایا شنوی <small>مصلحت ایدیه ۱۲</small>	
مصلحت برای سخن	طلسمی است در دفع غمها که در <small>کات تعلیمی ۱۲</small>
مصونست از ترکت ز گزند	که دارد ز فاهتیش کویچه بند <small>کات تعلیمی ۱۲</small>
سرکوی خنیاگر آن زهره خیمه	نسیم در دوام شان نف ریز <small>کات تعلیمی ۱۲</small>

اصلاح فرمایند تا این که  
 در خصوص حالت اینی  
 زودتر که کار مینمایند  
 در امر بهر تقدیر که باشد  
 این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب

اصلاح فرمایند تا این که  
 در خصوص حالت اینی  
 زودتر که کار مینمایند  
 در امر بهر تقدیر که باشد  
 این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب  
 و این است که از زمین کباب





کافور در وقت زلزله  
 نخل که در وقت زلزله  
 شکر که در وقت زلزله  
 پشم که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله

زهری خاک پاک سعادت فزای	که غلطه بران زرخ گردد هواس
خمارش که بر سر مه نیز و جلا	مقدم نشین ست بر توتیا
بگردش چه گشته نکست پذیر	تو گوئی نفس داده سر در خمیر
تیمم از او پنچان تازه برو	که رود ارد آب حیات از وضو

لطافت هواش در آن درجه که اگر بر هوای خلدش ترمج دم ر عنوان  
 از هوای سخنی تامل تصدیق کند عاشقان که با بخار ستند از سر هوا  
 از باد سخن که جان بخش ست ۱۲  
 یار خالی کرده ازین هوا پر کنند تا هوای اینجا نشوند هوا که کار شان  
 خوب نگردد همه جا هوا پرستی عیب ست و اینجا بهتر نظم

هوائی که در آب حیوان چکد	فشارند یک مشت صد جان چکد
نفس روح پرورد بقرین او	لطافت مشرف به تشریف او
از عیسوی دم حبش او شمال	ز پروردگانش یکی اعتدال

آتش چون می از چهره دل گردد هم میشود همیشه از زمین تن بدل سبز  
 موی صحت پر و پدماهی سرشده اش اگر در آب بقا افتد

در زمان نادیده روی جوان  
 از نقل شکر بهشت آن سر زمین  
 همه چون اهلای پیران جوان  
 بی سجده شکر سر بر زمین

از آن که در وقت زلزله  
 کافور در وقت زلزله  
 نخل که در وقت زلزله  
 شکر که در وقت زلزله  
 پشم که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله

چون بر خود چینه از هجر جا بجا افتد و میجا هر گاه بجلج نشکی خود در اخته عکس  
 آفتاب بود در آن انداخته آب خضر ازین بهم خود را با و بنجد که از گیس نی سگ در دم

شود و نول شقب چو زین آب تر	از نجات شود آب آب گس
ز دل های غمگین چنان زنگ شود	که زنگار گون گشت به لبهای جو
نیار و کشیدن بر دگان آفتاب	از و عکس خود را چندین ضلالت

سیر باغ و بوستان بصیحت همه یاران و دوستان  
 زمین سبزه زارش از تراوش ششم برنگی که باید از تراوش خاک و سوزن فوزه  
 کشته به بنیش او بر زرد و رسایه کسرتن انخوان تو ده بود پشته پشته رنگ تخم تر  
 شهری در خراسان معدن فوزه در حدود آن آن است ۳  
 و بود در آن سر و دغو غایمان گل پر در پر یافته و او از بزرگان انداخته نفسا  
 از حکایت جام نرگس مست و نظرها از مشاهده گونه لاله رنگ است از  
 تنومندی اشجار خزان و طعمه خواری از زمندی خسار بسیار در وجود در موی  
 در زمان نادیده روی جوان  
 از نقل شکر بهشت آن سر زمین  
 همه چون اهلای پیران جوان  
 بی سجده شکر سر بر زمین

بر روی باغ و بوستان  
 چو در وقت زلزله  
 کافور در وقت زلزله  
 نخل که در وقت زلزله  
 شکر که در وقت زلزله  
 پشم که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله  
 کزک که در وقت زلزله

نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته  
نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته  
نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

گل چنپه گیر و نهال او شمال	چو پروانه بر شمع افشانند بال
ششاخ ابنه بر برگ غلطان بنام <small>ای بر شش ۱۲</small>	چو طوطی پر می در ففس کرده باز
سنالش چنان دلکش و دلربا	گرد سنگ بر سینه کوبد هوا
بر قناری انچنان بست آب	که لغزید در سایه اش آفتاب
بدر رفته چینه از ابروی برگ	نم افتاده بر پشت او بر و برگ
بهر سوز و بهقانی صبح دم	خیابان خیم با بان هوا گرم
اگر شام در چاشت از خرمی	هوا صبحی و سحر با شبنمی <small>بای نبت ۱۲</small>
سر پای طوطی بنقار ریش	اگر میخو اهد از سبزه بر پای خوش <small>ای درین زمانه هر که میسر است</small>

بنفربان قضا جریان تخم فصاحت و بلاغت از غزلستان و ترکستان  
و دانه فضل و هنر از عواق و خراسان آورده و برین خاک پاک کاشته اند  
و از لطافت زمین و جوهر آب و هوا حاصل و نخواه برداشته یونان  
اگر در آب نمی بود اکنون از تاب رشک در آتش می بود در باغی

از بخت درین شهر تسلی میباش <small>نظرات ۱۱ فاعل ۱۲ مصدر معنی ۱۳</small>	در بای صور را در معنی میباش <small>ای در تمام مجاز صاحب حقیقت باش ۱۲</small>
--	---

عراق در زمان لادن  
نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

بهر سهر از تربیت آب و هوا	بیر حمت مشق در ترقی میباش
---------------------------	---------------------------

ای دارای کامل رای ملک آرای که بنای این شهر کن را رشک  
ایق و خراسان گردانیده رسم است که مدح طرازان گاه سخن تیغ تیغ سخن  
بر فغان زبان میکشند و گاه بچوت باز با نظر او در صید گاه مهنی  
و از میدان هند و گاه بصفه جولان اسپا سپ طبیعت را از خردنی  
رون می آرنند بخاطر رسیده که چرا از سخن مقربان درگاه در ثبوت خود  
ببفرایم و بجدیث استادگان پای تخت در دولت غلط اسپا بخت  
و گشتایم عزیزان بسیارند انشاء الله تعالی تذکره الاخره علمی کرده  
شتمی شود و حال بچوت و حکایت بعضی از پروردگان و لغت خطای  
سیان حضرت اعلی کام و زبان را سعا و تمند میکنند با سامی سامی  
رت که کصفی و مجلس را مزمین دارند پر از نم نسبت جای نسبت  
ان خرد خانه را تم نسبت بهر جا که خود خوش کرده اند مشرف ساخته اند بلکه  
در تقابل دیگر را بر خود تقدیم فرموده اند و بنام بانصاف دلاک  
ای بپسته کرده اند ۱۲

نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته  
نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

نطق استخوان لادن در  
گره بلبل لادن در  
که بر زمین نشسته دارد  
شکل ایندرا اهل  
افغان براده قاصد  
بنال باغ گل پیروز  
بال فغان بشه در  
غان می ناید که در  
گلایه را بر زمین  
بسیار درخت پسته

استحقاق با کمال در این کار  
 با کمال در این کار  
 با کمال در این کار  
 با کمال در این کار  
 با کمال در این کار

اول نواب مستطاب معالی جناب شاه نواز خان که از بس نواز سس  
 شاهی ماین خطاب والا سرفراز است و از غایت ملک خواهی و کار  
 آگاهی بمنصب عمده ای ممتاز است حراست بلاد و رفاهیت عباد  
 گرفته بر همگان ظاهر است که شمت و بزرگیش سبب بخت و  
 استحقاق نیست بلکه بعضی استعداده و استحقاق است شنوسه

سلطنت با لادست شاهی خوشنیت نواب ۱۳	مهدی صاحب خورشید خشت برج حصن ملکست حکم از و ۱۳ استوار ۱۳ روبرو در هفت کشور دل بر آرد هر چه بی دستور او دستوریت بر دین ۱۲ باشد آری سایش این آداب که در کفش تیغ دو دم گرد در قلم ۱۳
برین دولت در پناه هم از و مثل و یک تن نداد روزگار در جهان همدست او دستوریت برابر ۱۲ در بزرگی چرخ را سبب کو نامه میدید چون ساز در رسم ۱۳	بسیار خدمت از همه پیش است و نوزن عقیدت از همه پیش ترها خرد رسائیده و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید ۱۲

در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید  
 در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید  
 در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید

این کار را در راه سعادت و رفاهیت عباد  
 این کار را در راه سعادت و رفاهیت عباد  
 این کار را در راه سعادت و رفاهیت عباد  
 این کار را در راه سعادت و رفاهیت عباد  
 این کار را در راه سعادت و رفاهیت عباد

جمله که از طفولیت در هر علم بی بافتت علم بود در کتب مضامین تحصیل کلمات  
 پیدایش ۱۲  
 سعی و اهتمام را مجال عرق پاک کردن نداده چنان بفرستد و یک از  
 دور بجز کت قلم جلد نویسان شکسته رقم درست یافتن مضمون را  
 کاری بس سهل و امری بقایت آسان میداند هنوز نفس در سینه سپاسی سخن  
 نیامده درمی یابد که این که چه نطق است و در نیای که مسمی بکار خود نیت  
 از حاضر جوابیش تیز بیاتان همه بکند بیانی معترف و از خرده گیش بزرگ  
 خردان همه بنادانی خویش قائل در هنگام سوال بخوابی اگر اندک  
 تامل می نماید سبب این است که از هجوم درد سخن نمیداند که اول بکلام  
 جواب لب بکشاید ریاضت کشتان علم ریاضی را تقریر و زینت  
 انداخته از تقویم چهره با حکام رفته و آئینده و حال پرداخته بر جوان  
 نطقش جلالت تنگ شکر نواله کلام خنثل است و همیزان تخمیش مناصف  
 کرده از صراف تفاوت وجه و خردان با استقامت طبعش نظر محو رنگامان  
 و بنیاد با نفاست خلقش شریف زربفت قماشان نو باریار خشن  
 ۱۳

در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید  
 در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید  
 در خدمت او و میرسدش و بار برتران بفرق زینده و میر پیدایش و فواید

فراست بگین تا زمین  
 خورشید را در میان  
 خورشید را در میان  
 خورشید را در میان  
 خورشید را در میان

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

خوشتر را که تا از یاد تنه عثمانی ست و تحمل همیش را بر کما کف زرنشانی  
 ای زرافشانی ۱۲  
 نزدیکی تدبیرش بصواب نزدیکی نور اقیاب دوری را لیش از خطا دوری  
 مغرب بخاطر صلحنامه اش جرون و کلمات در بلگی می تو سنگ آغوشی  
 شهر و در حرکتان ۱۲  
 هم برین دور زرم نامه اش هر سطر سیاهی صف شکن کند خیالش  
 در بعضی نسخ سپاهی ۱۲  
 ریح نازسانی نیست و دیگر فکش را جوش می نی راستی فکشش  
 به شبانه که اگر کسی در واسط سخنش میگفت دیگر قلم قط محرف نمی پزینت  
 نام شهر و واسط منصوب بود ۱۲  
 درست فمش بر تبه که اگر حضرت مولوی احمدی می بود این بیت

مردم اندر حسرت فهم درست	اینکه میگویی تقدیر فهم درست
نمی فرمود از خاک دباوش هرگز غباری بر خاطر نه نشسته آب از	
تشنگانت و آتش از خامان بی نیازش آبخنان کامیاب	
گر داینده که احتیاجش همین بحین ابروست که هنگام غضب بالضرورة	
عاریت بیبایدش کرد و هیچ چیز کز بر خاطرش نینداخته که کار	
خود را از وصول نساخته شاید منطنه بعضی این باشد که بوا سسطه	

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

و نور و احوام و اعطاف در محامد و اوصاف تکلفی کرده باشم و من درین  
 اندیشه که ناگوار جمعی از آگاهان گویند کسیکه از عمده شناسه بیرون نیاید  
 چرا از اول بجز اعتراض نماید که چرا خور قدر در حالت خود مرتبت  
 افزار ۱۲  
 و منزلت یافته و شناسه قدر دان چنانش از خاک برگرفت که در  
 نور سپور از بام قصره کاخش زین پشتیبان آسمان گردیده الوان  
 از شناسه از قطع ۱۲  
 رسیع بنیانش در حساب بلندی بسایه که اگر بخارجی مانع نمیدود  
 اهل فارس از بام نو که هم بر آورده آن حضرت تست کنگر با پیش  
 هندی و فارس در باها است ۱۲  
 پیشتر دند و پیش طاقش نه به پنهان است که در ازی سخن بصحبت آن دو کهن  
 سایه سگینش اگر گنگر اندازد و تخمه پشت کاو زمین را کشتی سازد و باعی  
 عالی همت بنامی پستی نکت  
 این طرح بجز محیط و سنی نکت  
 برخاسته اند کاو و ماهی برفان  
 سنگین سبت بنا زمین پستی نکت  
 چند آنکه در پیش میفرزید او نیز بخلق مرحمت می فرود ای صفا  
 و بعضی در نسخ قدر  
 خلق خصوصاً غریبان و کنگر و لهار و وطن و لایش نسا ز نوز بانهارا

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

دور انسان و کلب از  
 ایستادند و در آن زمان  
 که در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که  
 در آن زمان که در آن  
 زمان که در آن زمان که

کدام ملک تکلام مصرع که هستم خود توانم که گوید که کیست از بام سخن  
کس صاحبقرانی بنامش صد اواده و از طلوع سپیل کلایه پیش  
رنگ بر او نیم زبانها افتاده نامه ز رخشان بجاریش بفرود گشت که از سودا  
از فیض کلام او زبانها مستقیمه انداخته اند  
بیاض سحر می سازند و خامه و لیر ریش از نیتا نیست که شیران دران  
چکری بازند و اوقافها یک که تا غایت بران ظلم کرده اند  
شاعران پر روز ۱۲ بجای سخن نارد ۱۲۶۵ سن  
در الوان خدل بیان خود اواده و با طبع روانی که نگار نفس  
بجایسته اند ۱۲  
سوقته فاشیه داری اوست هر جا در سخن استاده سقطه فرود آید  
از بسیاری درین بی طاعت شده ۱۲  
چون سر مایه و که اقم یار که دکان غیب بر کالانگی او کتا نیشکش  
فستی ست و همیشه منی غول سرانی که هم عشق را مغبستون دارد  
حسن را مغبستون قصیده گوئی که اگر باد شاهان خواهد که  
نام خود بر سخت زبانها نشاند باید که سخت و بالازر و گوهر بر او نشاند  
ای معینش از بحر لایهوت است و جو اهرافا طمش از کان موت  
نگاره غمش فرسوده پرو از او رسائی از دستیاران ندازد

وقت دعایش نکلند از جمله کی انصافان و حق ناشناسان باشد چرا که  
تخم محبت همه را در سینه بی کینه باد شاه کاسته و می کار و دوبرق ریزی  
در خدمات شایسته آبروی همه را نگاه داشته و میدارد نظم  
که هر چه خاطر شده خوشتر است آن کرد  
بجاست خدمت شاه پذیران کرد  
بگوره نم و شادوشن متحان کرد  
از آنچه نطق فرودماندان بیان کرد  
نهان انجم و افلاک را غمان کرد  
ز فردی بمن آنکه میتوان کرد  
براست منی اگر فوره نشان کرد  
هر آنچه کرده در شکر یک کنان کرد  
بنقل او که چنین گفته و چنان کرد  
چرخ یاد گرفت شنبه که دست  
و اگر سر مدخل فراستش خوانند  
عباد گیری شایسته فزوده قیمت قدر  
سخنوران همه قابل سخن تفریش  
کل ریاض یا ضی کسی نخید چو او  
نمیستد همش ز مروان نمان کردن  
بر آفتاب بترنگاه دوخته است  
فلم که لقب زن گنج خانه بغیبت  
از و نبرد اکابر بر بند چه قون فصل

دوم

کدام ملک تکلام مصرع که هستم خود توانم که گوید که کیست از بام سخن  
کس صاحبقرانی بنامش صد اواده و از طلوع سپیل کلایه پیش  
رنگ بر او نیم زبانها افتاده نامه ز رخشان بجاریش بفرود گشت که از سودا  
از فیض کلام او زبانها مستقیمه انداخته اند  
بیاض سحر می سازند و خامه و لیر ریش از نیتا نیست که شیران دران  
چکری بازند و اوقافها یک که تا غایت بران ظلم کرده اند  
شاعران پر روز ۱۲ بجای سخن نارد ۱۲۶۵ سن  
در الوان خدل بیان خود اواده و با طبع روانی که نگار نفس  
بجایسته اند ۱۲  
سوقته فاشیه داری اوست هر جا در سخن استاده سقطه فرود آید  
از بسیاری درین بی طاعت شده ۱۲  
چون سر مایه و که اقم یار که دکان غیب بر کالانگی او کتا نیشکش  
فستی ست و همیشه منی غول سرانی که هم عشق را مغبستون دارد  
حسن را مغبستون قصیده گوئی که اگر باد شاهان خواهد که  
نام خود بر سخت زبانها نشاند باید که سخت و بالازر و گوهر بر او نشاند  
ای معینش از بحر لایهوت است و جو اهرافا طمش از کان موت  
نگاره غمش فرسوده پرو از او رسائی از دستیاران ندازد

کدام ملک تکلام مصرع که هستم خود توانم که گوید که کیست از بام سخن  
کس صاحبقرانی بنامش صد اواده و از طلوع سپیل کلایه پیش  
رنگ بر او نیم زبانها افتاده نامه ز رخشان بجاریش بفرود گشت که از سودا  
از فیض کلام او زبانها مستقیمه انداخته اند  
بیاض سحر می سازند و خامه و لیر ریش از نیتا نیست که شیران دران  
چکری بازند و اوقافها یک که تا غایت بران ظلم کرده اند  
شاعران پر روز ۱۲ بجای سخن نارد ۱۲۶۵ سن  
در الوان خدل بیان خود اواده و با طبع روانی که نگار نفس  
بجایسته اند ۱۲  
سوقته فاشیه داری اوست هر جا در سخن استاده سقطه فرود آید  
از بسیاری درین بی طاعت شده ۱۲  
چون سر مایه و که اقم یار که دکان غیب بر کالانگی او کتا نیشکش  
فستی ست و همیشه منی غول سرانی که هم عشق را مغبستون دارد  
حسن را مغبستون قصیده گوئی که اگر باد شاهان خواهد که  
نام خود بر سخت زبانها نشاند باید که سخت و بالازر و گوهر بر او نشاند  
ای معینش از بحر لایهوت است و جو اهرافا طمش از کان موت  
نگاره غمش فرسوده پرو از او رسائی از دستیاران ندازد

بزرگواران و بزرگان  
 که در این کتاب است  
 هر که از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت  
 از عذاب آتش  
 محفوظ بماند  
 و در بهشت  
 از نعمت خداوند  
 بهره مند شود  
 آمین

تو آن گریه کنی که در روی من در راحت افتاده سینه ریشی  
 یافته که مظلوم صفت و اول آنکه که مخاطب کیست شنوی  
 ای این کلام من قصه خواب و عمر ایوه حسن بنده است ۱۲  
 در پی شور و غم آن طرازمی  
 که از نظر می بود در فلزمی  
 سکون دل بر خیش گلک است  
 برای تو بر این کلام خاطر است ۱۱  
 و اگر آفتاب است از هیچ است  
 صبوحی بجام دل شب زند  
 خورشوت گزیند زبان پر دستا  
 رسایند در گره با نم به نم  
 که هم رنگ او بود هم بوی رنگ  
 که نازند از لفظ و معنی هم  
 که گم گشته صد بار در هر سخن  
 که در غیر وقتش تواند نمود  
 مغز و دل و جان سخن در کشت  
 چو نینها نهاد آسمان ساغرست  
 بیان غمزدن مردم ۱۲  
 ز لب خنده نهاد بر روی هم  
 او مروت داشته ۱۲  
 چنان برود ایند که در رنگ  
 کم است چنین گفته پرداز کم  
 ای و از آن بود ۱۲  
 نمایان تری نیست ره در سخن  
 بداند که زیادت است این که بود  
 در سخن و در آن شوی

بزرگواران و بزرگان  
 که در این کتاب است  
 هر که از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت  
 از عذاب آتش  
 محفوظ بماند  
 و در بهشت  
 از نعمت خداوند  
 بهره مند شود  
 آمین

بزرگواران و بزرگان که بالا رود  
 استقامت آثار ۱۲  
 چه آید شکر و تابا بخار رود  
 سخن بر آفتاب ۱۲  
 درین صفت اند که بزبان فلش تعلیق حوت زند و در خط نیست  
 که نماند آنه سبوا العالم نصف آن خط میوان گفت فراق نه خطان را  
 ای از یاد میوان پرود ۱۲  
 بیشتر غولی نظاره خطش گفته میوان کرد آنرا این خط را بان خط چو  
 نسبت که گنگی این راز نیست است آنرا آنست هر که از خندان  
 منظر داشتش نشد و هر چه در تیر تیرش روشن گشت هم نواده نما  
 چو نبشته زار پار ساینده در از تیر تیری زخم محروفت چه شکر گفتند  
 ای و از آن بود ۱۲  
 چنانیده و نگاه تماشایی آنچنان بر خطش خسپیده که در برگشتن  
 دید یاد رسیده بخوابانیده و کتابت به صورت چنان خفی که بر  
 پهنه کتابی پیوده و در معنی چنان جلی که در کتابگی آسمان نموده  
 از زخدی صغاشش فال همه بنندگان دلخواه بزبان درازیش

بزرگواران و بزرگان  
 که در این کتاب است  
 هر که از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت  
 از عذاب آتش  
 محفوظ بماند  
 و در بهشت  
 از نعمت خداوند  
 بهره مند شود  
 آمین

بزرگواران و بزرگان  
 که در این کتاب است  
 هر که از این کتاب بخواند  
 در روز قیامت  
 از عذاب آتش  
 محفوظ بماند  
 و در بهشت  
 از نعمت خداوند  
 بهره مند شود  
 آمین





خود افتاده است چنانستم که درین شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲  
کس که در این شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲  
کس که در این شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲

ششم شهری که صد صفت تعالی بر او مسلم است و در افتادگی بر هر  
مؤخر نشینان مقدم اگر چه آنقدر مرتبه ندارد که در سگ قیمتان منتظم  
گرد و اما چون قبل ازین در پیش گلاز ابراهیم و اکنون در  
گسترده خوان خلیل سیم و عدیل ملک تکلیست که بی نظیر دنیا است  
و روزگار در تمیز چنان نیست که گویی بر آن تواند نمود در شش روست  
و قبولش قبول هر که پسندیده پسندیده و هر چه نسجیده نسجیده  
غلط نیست در امتیاز زمان ندانسته هرگز چنین را چندان  
بدنش خوش بینند روشن است  
اگر چون ز راهش شود سکه دار  
بروی ترش طفل شیرین ادا  
بنابرین مقدمه لازم آمد که ببری خاطر خاطر در اینم نگاه داشته  
از ذوق این نسبت در پوست نغم و رعایت پله طرف کرده خورا  
بازین داسان نسیم هر چند که در چمن غم بهفتا و سال غصبت شکوه

خود افتاده است چنانستم که درین شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲  
کس که در این شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲  
کس که در این شاه پهلوی و شوی جوانی نداشتند با هم ۱۲

پرفشانی کرده چنان که بیانشه و خدیگان هم میگوید کار هم شوی جوانی و باشد  
نظم کن نخل این باغ را نو بزم  
بانگشت حرفی نو لیسیم بر آب  
بطوفان غمان نگر و در خراب  
بی بز می که خوان بیان می نغم  
درین انجمن کسیت صاحب سخن  
که عشقه نورزیده با شعر من  
دویم جام دهدت اگر کثرت است  
نخسته است قالم بار باب فال  
نه نظم چنان غمشان کامکار  
غزلها ز ریخته و سیم خام  
ز خرم لب مطربان بهره مند  
مناجاتیان ذکر خوان من اند  
این دیباچه مکتوبیت از شهری با کسان ربع مسکون که از همه  
طرف رو بگفت مرا و کرده مقام ابراهیم را مرکز دانند و

نظم کن نخل این باغ را نو بزم  
بانگشت حرفی نو لیسیم بر آب  
بطوفان غمان نگر و در خراب  
بی بز می که خوان بیان می نغم  
درین انجمن کسیت صاحب سخن  
که عشقه نورزیده با شعر من  
دویم جام دهدت اگر کثرت است  
نخسته است قالم بار باب فال  
نه نظم چنان غمشان کامکار  
غزلها ز ریخته و سیم خام  
ز خرم لب مطربان بهره مند  
مناجاتیان ذکر خوان من اند  
این دیباچه مکتوبیت از شهری با کسان ربع مسکون که از همه  
طرف رو بگفت مرا و کرده مقام ابراهیم را مرکز دانند و

نظم کن نخل این باغ را نو بزم  
بانگشت حرفی نو لیسیم بر آب  
بطوفان غمان نگر و در خراب  
بی بز می که خوان بیان می نغم  
درین انجمن کسیت صاحب سخن  
که عشقه نورزیده با شعر من  
دویم جام دهدت اگر کثرت است  
نخسته است قالم بار باب فال  
نه نظم چنان غمشان کامکار  
غزلها ز ریخته و سیم خام  
ز خرم لب مطربان بهره مند  
مناجاتیان ذکر خوان من اند  
این دیباچه مکتوبیت از شهری با کسان ربع مسکون که از همه  
طرف رو بگفت مرا و کرده مقام ابراهیم را مرکز دانند و



گلستان - قاضی نجواب گلستان شیخ سعدی قابل دید ہے۔  
 گلستان مترجم - ترجمہ لفظ بہ لفظ ہوا ہے۔  
 شرح گلستان - مصنفہ مولوی محمد اکرم طمانی۔  
 ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی یحییٰ علی مرحوم بہارستان جامی۔ بچاب گلستان سعدی۔  
 خوارستان - موعظت و اخلاق میں نایاب کتاب لغوی و لغوی لغت میں جدید ہم پہلو گلستان ہے اور صفا معنی نصلح و انداز میں کلمے ہم پیکہ و ہم میزان ہے گلستان کے آخر باب اس کا سولہ باب پر بیسے خار کے بعد گل کارنگ جتنا ہے اسلئے ہندی کو اس کے بعد گلستان پڑھانا زیادہ منہی دین دیاں صاحب میرنشی اجینٹی بھوپال نے اصل نسخہ بڑی کوشش سے صحیح کر کے بھیجا گیا از سر نو نام مصنف کا زندہ کیا خوب صورتی و معنوی لائق دید ہے۔  
 مصباح الہدایت - ترجمہ فارسی عوارف کا مشہور کتابچہ رسالہ ہدایت المومنین - موعظت میں۔  
 مطالب رشیدی - مصنفہ شاہ تراب علی در تصویف و رموزات فقر۔  
 سرور العباد - شرح قصیدہ بانٹ معاد۔  
 پسند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین عطار تصوف میں کیمیائے سعادت - از امام محمد غزالی۔  
 اخلاق جلالی - محشی از ملا جلال الدین بن معین و ودانی۔  
 اخلاق ناصری - مشہور علم اخلاق میں۔  
 اخلاق محسنی - از ملا حسین واعظ۔  
 گلشن ہمدانی - مصنفہ مولوی نور علی صاحب در تصوف میں بیابان رشیدی - از مولوی رفعت علی رفعت نصلح اخلاق میں۔

بات بیبل - از مرزا عبدالقادر بیبل۔  
 بات بچی خرائن - تصنیف منشی بچی خرائن۔  
 بات امان اللہ حسین - بلاغت و فصاحت میں مشہور کتاب عات نظامیہ۔  
 گلستان حکمت - از مولوی عبدالغفر صاحب آردی رقبہ ولایت - از سید ولایت علی صاحب۔  
 نجات کسری - از جلال الدین طلبا طباطبائی۔  
 افضل - مشہور شعر مولوی ابوعلی مرحوم نے محشی کیا۔  
 مالہ طغرا - مشہور معنی معنی رقصات۔  
 عشق و عشق - مصنفہ انتھالی کھڈانی محسن و عشق میں۔  
 بازار مولفہ - از ادب خان واضح بہت خوش خط و خوشی ح میں بازار مولوی امام بخش صہبائی۔  
 ہائش نامہ - مع فرنگ۔  
 رة الافہام - مشہور تصنیف مولوی سید محمد علی صاحب مولوی نہیں گلستان رشاد گلستان کی تصنیف از منشی ہر گویا لغت لکھی نامہ بطور ترجمہ مصنفہ نے کنہی اللہ صاحب ہر لکھی نامہ مصنفہ نے از قبل صفات ہر قسم کا مذکور کیا رشاد شرح مشہور مولوی - نثر نوری کی شرح از مولانا قی سعد اللہ معفور۔  
 ج المدخل - مشہور تصنیف منشی از حسین تسلیم سوانی در صلاحت کتاب اخلاق و موعظت و تصوف۔  
 گلستان - شرح شیخ سعدی شیرازی جمعی لائق دید ہے۔  
 فضیلاً - متوسط تلم۔  
 شہا - خوب قلم کا فہم سفید ولایتی عمدہ۔  
 شہا - کاغذ حنائی۔  
 شہا - قلم واضح و خوش خط مع فرنگ و مثل رنگین و خوشنما۔  
 گلستان - مشہور مقلد منشی مولفہ مولوی ابوعلی صاحب دم کی یادگار ہیں۔

سید شہلا محمد نور الدین ظہوری ترشیزی بہ کہ نبرہ و قائل مضامینش بہ نہ چرخ اشتہار ظہوری دار و دو مہر بلندی خیالاتش در شش جہت وینا نوری + نصیر معانی فیض لعلوی نرسیدہ کہ عنقہای بلند پر از نیل گروش نگرویدہ + کند فکر ت بلند از گنگرہ استعاراتش صبا عالی مراتب نارسانی + دو ہم آسمان پیوند از کلخ نکانش بر زمین عجز و جہہ ساقی + ہر کس از شائقان کیمیائی نسجائش شاکلی + پا و جود طبع چند بار رغبت طبع طالبان همچنان باقی + بعد دفع غلاظت و خواشی در مطبع فیض منشی نو لک کشور واقع کان پور بسپرستی عالیجناب رائے بہادر منشی پرگٹ نراین صاحب وام اقبال مالک مطبع بار چہارہم جاہ جون ۱۹۱۲ء مہم باہتمام کامل منشی ہر گویا دیال صاحب عاقل اجینٹ ریو مطبع و پرنٹریڈ

فہرست کتب  
 ۲۲  
 مولفہ

مکتوب امام ربانی ہر سہ جلد بہت نادر کتاب ہے  
 آئینہ حلائے باطن اہل حق ہے از ارشادات حضرت مجدد  
 الف ثانی بہت خوبی کے ساتھ ایک کلمات مکاتیب  
 مجتمع ہو کر طبع ہوا ہے طالبین خواہش دلی سے خرید  
 فرماتے ہیں۔

تجزیہ عرفان مصنف فرید الدین عطار و دیگر اہل عرفان۔  
 بوستان حلی کلام ماہذ کلم اوسط قطعہ لائق دید ہے۔  
 کاغذ سفید۔

ایضاً کاغذ حنائی۔  
 بوستان دومصرہ خوشخط تصنیف شیخ سعید بقلم حلی  
 ایضاً۔ دومصرہ متوسط۔

بوستان مدہ مصرعہ میں حاشیہ میں مصرعہ ہیں۔  
 ششوی معنوی مولوی روم چار مصرعہ شش دفتر مشہور  
 بالحق دفتر ہفتم۔

لغات معنوی شرح ششوی مولوی روم۔  
 مکاشفات رشوی شرح ششوی روم از مولوی محمد رفقا  
 مولانا الشواق سابقہ مولوی علی محمد مدید۔

منطق الطیر تصنیف فرید الدین عطار تصدق میں۔  
 ششوی حضرت شیخ بہلول تصنیف حضرت بہلول۔  
 حدیقہ حلیم سنان۔ روسی مشہور مذاق تصوف میں ج  
 نایاب کتاب ہے۔

انوار الرحمن لکنوی لکنان۔ ملفوظات حضرت عبدالرحمن  
 صوفی صاحب عرفان۔

کتاب لغت فارسی

لغات المبتدی۔ تصنیف مولوی سیف اللہ  
 صاحب عظیم آبادی۔

غیاث اللغات۔ مع چسراغ ہدایہ  
 مصطلحات خان آرزو۔

برہان قاطع لغت اور محاورہ اور اصطلاحات  
 فارسی میں مستند ہے۔

نصاب الصبیاں۔ ابو نصر فراسی کی تصنیفات سے۔  
 شرح نصاب الصبیاں۔ دشت بریا صنی بہت نادر  
 فرہنگ جہانگیری لغت کی کتاب فرہنگ گلستا  
 از مولوی احمد اللہ صاحب۔

مصطلحات لشعرا فارسی محاوروں اور اصطلاحوں  
 معانی اور سنہ میں کسی اہل زبان کا شعر یا شعر  
 پر خلاصہ بہار نظم چڑھا ہوا ہے جو کتاب میں سنہ  
 میں شہاگے کا کام کرتا ہے۔

دافع الاغلاط نظم۔ وہ الفاظ جو عوام میں غلط مشہور  
 ہو گئے ہیں ان کی تصحیح کی گئی ہے۔

بہار علم مشہور و معروف لغت۔ لافشی ٹیک چند صما  
 بہار یہ کتاب بڑے پایہ کی ہے اور بڑے بڑے علماء  
 فارسی دان کا اس کی صحت پر اتفاق ہے اور سب اس  
 مستند مانتے ہیں۔

مولانا فضل اکمل۔ فارسی رومی سنہ قدسی  
 ماوراء النہر ترکی الفاظ کے معنی اور سنہ میں اساتذہ  
 کا کلام ہر دو جلد کیمائی تہمتہ میں اساتذہ فارسی کے تعارف  
 جو دوسری زبانوں پر کئے گئے ہیں طریقہ برآمد لغت  
 بہ ترتیب حروف تہجی۔

فرہنگ گلستان یعنی گلستان سعدی کی فرہنگ۔  
 فرہنگ زلیخاے جامی

فرہنگ ششوی مولانا روم یعنی ششوی میں چوبسٹ  
 اور بعد الفہم لغات درج ہیں ان کے معانی۔

